

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

خب استدلال به آیهی شریفه ی تجارت برای بطلان بیع مکره و لو بعد الرضا، بر این مبتنی بود که دلالت بکند آیهی شریفه بر حصر، که فقط تجارة عن تراضٍ صحیح است. و چون این جا تجارة عن تراضٍ نیست یعنی ناشی از تراضی نشده و لو بقاءً لاحق شده به آن رضا، از این جهت باطل است.

شیخ اعظم قدس سره جواب دادند به این که این آیه دلالت بر حصر نمی کند. این که بخواهیم بگوییم این آیه دلالت بر حصر نمی کند گفتیم که مبتنی بر یکی از دو مبناست. یا این که بگوییم حصر فقط مال استثناء متصل است. و این جا چون استثناء متصل نیست فلذا حصر دلالت نمی کند. و یا این که بگوییم که استثناء مطلقاً دلالت می کند بر ... یا بگوییم که استثناء در جایی که استثناء متصل باشد آن جا حصر است و این جا نیست. و یا این که بگوییم به این که استثناء متصل هم این جوری نیست که حالا همه جا دلالت بر حصر داشته باشد.

اما این که بگوییم فقط مال آن جایی است که متصل باشد و یا بگوییم که نه چه متصل و چه نمی دانم منقطع ظاهری، آن هم مفهوم دارد و حصر دلالت می کند بخاطر این که انقطاع معنا ندارد هر جا که انقطاع هست باید برگردانیم آن را به اتصال. قبول داریم که استثناء متصل بر حصر دلالت می کند، این درست است ولی باید منقطع ها را هم به متصل بازگردانیم و الا استثناء کردن وجهی ندارد. باید برگردانیم آن را به متصل به این که بگوییم در ناحیهی مستثنی منه چیزی در تقدیر است مثلاً. یا اعم از آن مستثنی منه که مذکور در کلام است اراده شده است. یعنی او و متعلقات آن. مثلاً ما جائنی القوم الا حمارهم، بگوییم ما جائنی القوم، یعنی قوم با بند و بیل های آنها. یا در آیهی شریفه بگوییم بوجه من الوجوه، بسبب من الاسباب، همه جا باید این کار را بکنیم و الا بلاوجه هست استثناء منقطع. وقتی که متصل شده پس دلالت بر حصر هم خواهد کرد.

خب از این مطلب مرحوم امام قدس سره کأنّ خواستند که پاسخ بدهند. و آن این است که نه فقط مال متصل است و معنا ندارد ما منقطع ها را به متصل برگردانیم. ارجاع منقطع به متصل وجهی ندارد. اگر برای استثناء منقطع نمی شد نکته در نظر گرفت، نکته نداشت، خب بله همین عدم نکته قرینه می شد مع این که باید به نحو متصل معنا کرد بأحد النحویین.

اما اگر نه خود استثناء منقطع نکات ادبی و عرفی دارد خب ارجاع لازم نیست که ما به آن بدهیم؛ به متصل ارجاع بدهیم. بعد برای اثبات این که نکته دارد چند نکته را بیان می‌فرمایند.

می‌فرمایند تارة نکته‌ی استثناء منقطع، ادعا است. می‌خواهد یک ادعایی را بکند. مثلاً می‌گوید که ما جائنی حماراً الا زید، مقصودش در این جا نمی‌خواهد این جا متصل بشود که مثلاً ما جائنی حماراً، بخواهد بگوید حمار و اصحاب حمار؟ نمی‌خواهد این را بگوید تا این که شما بگویید از آن حمار و اصحابش اراده کرده اعم است پس استثناء زید، استثناء متصل می‌شود.

س: ادعا توی حمار است؟؟؟

ج: حالا می‌گوییم این نیست یعنی آن را که شما می‌خواستید.... آن حتماً نیست که شما می‌خواستید به متصل برگردانید. اگر این ما جائنی حماراً الا زید را بخواهیم متصل باشد باید بگوییم از آن حمار، حمار و اصحاب حمار أم مالکین حمار و راکبین حمار مقصود است؟ یک عام این جوری؟ خب بعد زید را خارج بکنیم. تا بشود متصل. ولی معلوم است که نه این را نمی‌خواهد بگوید. این جا می‌خواهد به یک لطافتی بگوید در نظر من زید مثل همان چهارگوش‌ها هست ادعاء. معلوم است که واقعاً نمی‌خواهد بگوید، می‌خواهد ادعا بکند.

س: ادعا توی حمار است یا توی هیأت

ج: نه توی زید است.

س: ما می‌گوییم ادعا توی کلمه است نه توی هیأت

ج: نه توی زید است. می‌خواهد بگوید زید حمار است.

س: یعنی در واقع ادعا می‌کند که حمار مجازاً حمار را در مطلق بی‌عقل‌ها و احمق‌ها به کار می‌برد؟؟؟

ج: نه.

س:؟؟؟

ج: نه.

س: ظاهراً همین است.

ج: نه. نه این که در این مثال چیزهای دیگر معنا ندارد. اما آیا اگر کسی به این نکته بخواهد این جوری بگوید

غلط است؟

س: اتفاقاً شیرینی آن توی همین است.

ج: نه شیرینی اتفاقاً حالا در کشف شیرینی هم مذاق‌ها فرق می‌کند.

س:؟؟؟

ج: حالا آن را هم می‌گوییم.

س: اتفاقاً با مجاز؟؟؟ خیلی سازگار است که حمار را درست می‌کنیم بعد هیأت را در همین به کار می‌بریم. با این کاملاً سازگار است هم عرفاً و هم ادیباً. مجاز؟؟؟ توسعه می‌دهیم معنای حمار را. بعد هیأت را در همان توسعه‌یافته استعمال می‌کنیم. هیأت را دستکاری نمی‌کنیم محل کلام؟؟؟ آن را دستکاری نمی‌کنیم فقط حمار را دستکاری می‌کنیم. مجاز در کلمه به کار می‌بریم.

ج: خب مجاز در کلمه را که ایشان قبول ندارد. می‌گوید با ذوق ادبی سازگار نیست.

س: نه با همان؟؟؟ یعنی خود معنای حمار را توسعه می‌دهیم.؟؟؟

ج: نه معنای حمار را هم توسعه نمی‌دهیم. هیچ‌کدام از این کارها را نمی‌کنیم. معنای حمار را هم توسعه نمی‌دهیم.

این معلوم است این‌جا که می‌خواهد به طرفش بفهماند که در نظر من این حمار است. در نظر من، ادعاً البته. معلوم است که واقعاً که معنا ندارد که بگوییم حمار است. می‌خواهد ادعا بکند. مثل مواردی که می‌گوید هذا اسد...

س: الان توی آن‌جا چه می‌خواهد بگوید؟

ج: کجا؟

س: توی همان زید اسد چه می‌خواهد بگوید؟

ج: زید اسد هم همین. زید اسد ادعا می‌کند که زید واقعاً اسد است و لفظ را در معنای خودش استعمال می‌کند.

س: همین دیگر، به واسطه‌ی توسعه‌ای که در مورد اسد بوده دیگر،؟؟؟ به واسطه‌ی توسعه‌ای که در معنای اسد بوده؟؟؟

ج: نه توسعه نمی‌دهد.

س: کاملاً این عرفی است. این را کسی نمی‌تواند رد بکند. اسد را توسعه می‌دهیم چون زید اسد باید هو هویت

معنی پیدا بکند دیگر. اسد را وقتی توسعه دادیم؟؟؟

ج: نه توسعه نمی‌دهیم آقای عزیز.

س: آخر برای چه؟ مگر دست ماست؟

ج: بله دست ماست. دست ذوق عرفی ماست.

س: ما می‌گوییم ذوق عرفی همین‌طور است.

ج: نه و الا از چیز می‌افتد.

س: نه.

ج: آقای عزیز نه این کار را نمی‌کنیم. اسد را توسعه نمی‌دهیم.

س: ???

ج: نه.

س: استعمال در غیر ما وضع له که قبل از سکاکی می‌گفتند، آن شیرینی ندارد ولی توسعه که شیرینی دارد که؟

ج: نه. شیرین‌تر کدام است؟

س: شیرین‌تر لازم نیست باشد.

ج: احلی من العسل کدام است؟ احلی من العسل این است که در ناحیه‌ی معنای اسد هیچ تصرفی نمی‌کنیم. این‌ها

را هیچ نه توسعه‌ی در معنا می‌دهیم نه لفظ را در غیر ??? نه همان، ولی ادعا می‌کنیم که هذا هو، فرد ادعایی فقط می‌سازیم. بدون این‌که دستکاری بکنیم. نه در این‌که لفظ را در غیر معنای آن استعمال بکنیم نه این‌که در معنای

آن دستکاری بکنیم توسعه بدهیم تصحیح بکنیم. هیچ. همان معنا، فقط ادعا می‌کنیم که این هم فرد آن هست.

س: شبیه علی^۱ عدل^۲ است؟ یعنی این قدر این صدور عدل زیاد است با معنای عدل عینیت پیدا کرده.

ج: بله آن‌جا ادعا.....

س: ادعا هم نیست. اصلاً این عدل است.

ج: خیلی خب.

س: این را می‌خواهید بفرمایید؟

ج: نه.

س: ادعا که باید باشد.

ج: ادعا که این‌جا باید باشد.

س: این شیرین‌تر است ??? شما می‌گویید به نظر آن احلی است.

ج: نه می‌دانم، پس بنابراین ما می‌خواهیم فقط چه بگوییم؟ بگوییم این غلط است که شماها در این موارد

بخواهید آن حرف‌ها را بزنید. این‌ها هم درست است. پس اگر در آیه‌ای بود در روایتی بود این‌ها، شما بیاید

بگویید که یک مستثنی منه عامی را آن‌جا فرض می‌کنیم یا مضاف‌ها یا چیزهایی را در تقدیر می‌گیریم نه، این

هم ... باید ببینیم که ذوق عرفی با کدام یک سازگارتر است. همان‌جور که ??? خیلی وقت‌ها می‌گفتند که لفظ در

غیر موضوع^۳ له دارد استعمال می‌شود اسد در این رجل شجاع استعمال می‌شود. این‌که چه لطفی دارد اسد در

رجل شجاع استعمال می‌شود؟ آن‌که لطف دارد چیست؟ این‌که بخواهی بگوییم این شیر است. همین زید را ادعا

بکنید که این شیر است. و کلمه‌ی شیر را در معنای شیر استعمال می‌کنی و بر این تطبیق می‌کنی. فقط این‌جا یک

ادعایی در این فرد شده که این فرد شیر^۴. همین.

یا در آن مثال دیگر، ما رأیتُ اسداً الا زید. این‌جا هم می‌خواهد در حقیقت ادعا بکند که زید در نظر من در شجاعت و بی‌باکی و قوت و امثال ذلک، چون این‌ها را در او دیده که باید این‌ها باشد دیگر. و الا همین‌جور که نمی‌شود ادعا هم کرد مبرّر می‌خواهد ادعا. و الا مضحک است. این چیزهایی در او می‌بیند می‌گوید که شیر است. این می‌خواهد این ادعا را ...

س: حاج آقا اگر این نکات را معنای حقیقی هم؟؟؟ اگر این نکات با معنای حقیقی هم سازگار باشد آیا ما می‌توانیم دلیل پیدا بکنیم که در واقع از معنای حقیقی عدول بکنیم؟ یک موقع این نکات؟؟؟ چون معنای حقیقی آن که وجداناً همین است و باید؟؟؟ همین‌طوری باشد یعنی یک توسعه‌ای آن‌جا باشد بعد یک تکه‌ی از آن را بیاید بکند. اگر یک‌سری نکاتی پیدا می‌کردید که با معنای حقیقی سازگار نبود؟؟؟ آن موقع فرمایش شما درست بود. ولی؟؟؟

ج: نه ببینید بحث چیست؟ بحث این است آن آقایان می‌خواهند بگویند همه‌ی این موارد، این‌ها استثناء منقطع ظاهری و بدوی است حقیقتاً متصل است. حقیقتاً متصل است چرا؟ برای این‌که آن در ناحیه‌ی مستثنی منه می‌آیند یک چیزی را اراده می‌کنند که این داخل آن هست واقعاً. پس استثناء واقعاً می‌شود متصل. فرمایش امام این است که نه، این‌ها حقیقتاً منقطع است. و این حرف‌هایی که شما می‌زنید درست نیست. حقیقتاً منقطع است. فقط ادعا دارد می‌شود و الا این‌جوری نیست که آن‌جا یک عامی بوده که این واقعاً داخل در آن بوده که شما می‌گویید نه.

س: خب دلیل امام نکات است دیگر.

ج: این‌ها چون امور ذوقی است دیگر. این‌ها ذوقی ادبی است.

س: ما از شما سؤال می‌کنیم نکات اگر با معنی حقیقی هم سازگار باشد آیا قرینه به معنای مجازی می‌شوند؟

ج: اگر؟؟؟ اگر یک ادعای بی‌خودی آن‌جا نخواهد.

س:؟؟؟

ج: چرا ترجیح دارد.

س:؟؟؟ الان توی محل کلام ما این‌طور می‌شود دیگر؟ که شما مجاز را ببرید روی آن کلمه‌ای که ما عرض می‌کردیم.

ج: این مثل این است که شما بفرمایید آقا مجاز در کلمه باشد یا این باشد هر دوی آن‌ها که فرقی نمی‌کند بالاخره این آقا را می‌خواهد بگوید. شما به چه دلیل می‌گویید که او هست؟

س: نه. پس تعین بر؟؟؟ پیدا نمی‌شود حرف ما این است.

ج: نه آن‌جا. در آن بحث ادبی، چه تعینی پیدا می‌شود برای مسلک امام و مسلک آشیخ محمد رضا مسجد شاهی، تعین آن این است می‌گویند این چه هست؟ اگر دقت بکنید توی ذهن عرف این وارد.
س: بله اگر وارد باشد بله. ولی اگر؟؟

ج: این‌جا هم همین‌طور است که شما بیابید بگویید که وقتی که دارد می‌گوید ما جائنی حمارُ الا زید، این وارد که حمار را می‌خواهد یعنی در آدم بی‌شعور استعمال بکند، از او اراده کرده باشد آدم بی‌شعور را، تا زید هم واقعاً در آن معنا داخل باشد بیاید خارج کند، این ذوق می‌پسندد که این را می‌خواهد بگوید؟ یا این‌که نه می‌خواهد بگوید حمار همان حمار است من هیچ چیز دیگری را اضافه‌ای هم بر آن کنایه‌ی از آدم بی‌شعور هم نگرفتم می‌خواهم بگویم این.
س: تشفی این‌جوری حاصل می‌شود.

ج: ذوق است معلوم است دیگه، آدم بالوجدان درک می‌کند که این است. آن یک حرف‌های ساختگی است. و آن طرف آن، اگر گفت که ما رأیتُ اسداً الا زیداً، می‌خواهد اسد را استعمال کرده در، و مقصودش از اسد چه هست؟ شجاع هست. بعد بگوید ما رأیتُ اسداً الا زید، یعنی آدم شجاع ندیدم الا زید. یا نه؟ آن را که با طبع انسان و آن ارتکاز ذوق و این عبارت دارد به کار می‌برد این است که می‌خواهد بگوید همان شیری را که می‌فهمی معنای آن چه هست؟ همان، همان شیری که توی بیشه است. من ندیدم الا زید. که زید همان است. پس این یکی که این جلوی این که شما خیلی جاها را بخواهید برگردانید به این‌که توی مستثنی منه یک عمومی وجود دارد این هم فرد واقعی آن است، نه هیچ وجود ندارد، این فرد واقعی آن نیست. منتها بر اساس آن ادعایی که دارد می‌کند استثناء متصل است. اتصال ادعایی است. آن‌ها می‌گویند اتصال حقیقی است. و انقطاع بدوی و ظاهری است. ایشان عکس می‌کند. می‌گوید نه. انقطاع حقیقی است ولی اتصال، اتصال ادعایی است. این یک مورد.

س: آن‌ها شبیه ورود می‌گویند دیگر؟

ج: بله یعنی آن‌ها عام می‌گیرند این فرع آن می‌شود.

س:؟؟

ج: بله. یعنی بعد از این گشاد گرفتن مستثنی منه، که این واقعاً، تکویناً داخل آن هست. خب این یک. باز می‌فرمایند که گاهی استثناء منقطع؛ چیزی که می‌آورند این است که می‌خواهند تأکید کنند بر عمومیت مستثنی منه، یعنی یک جایی، یک کسی ادعایی دارد توی ذهن‌ها می‌آید که شاید مثلاً حالا «ما من عام الا و قد خص»، ممکن است که این‌جا هم یک استثنائی داشته باشد. این جور نباشد که فراگیر فراگیر باشد. ممکن است از روی مبالغه مثلاً گفته شده. برای این‌که این احتمالات را از ذهن مخاطب بزداید و بگوید اگر می‌خواهی

استثناء بکنی، توی آن مستثنی منه چیزی پیدا نمی‌شود. بخواهی استثناء بکنی باید یک غیر آن بیاوری. پس مستثنی منه هیچ قابل استثناء نیست. تأکیداً بر عمومیت مستثنی منه.

ایشان می‌فرمایند که مثلاً در این مثال جائی القوم الا الحمار، یا ما جائی القوم الا الحمار، گاهی ممکن است همین باشد. می‌خواهد بگوید که توی قوم کسی نیست، زیدی یا عمرو یا بکری که بخواهیم استثناء بکنیم. آن‌ها نیست اگر بخواهیم استثناء بکنم باید حمار را استثناء بکنم.

پس این‌جا هم واقعاً منقطع است این‌که آن آقایان می‌گویند نه قوم و بند و بیل‌های آن‌ها، تا این‌که این حمار هم جزو آن‌ها بشود و بعد اخراجش متصل باشد این درست نیست. این‌جا هم آن را که ذوق ادبی می‌پسندد که شخصی این جور حرف می‌زند البته این‌ها خودش قرائن می‌خواهد که حالا از آن قبیل است یا از این قبیل است جا به جا، من یک پیش‌فرض‌هایی را گفتم برای این‌که بر این فرض حضور در این پیدا می‌کند که این می‌خواهد این را بگوید. می‌خواهد بگوید توی آن استثنایی نیست.

یا این‌که گاهی می‌خواهند بفرمایند که مبالغه است استثناء به عنوان برای مبالغه که می‌خواهد بگوید شأن این از چیزهایی که توی خیال تو هست بالاتر است. مثلاً می‌گوید که «لا عیب فی هذا الرجل الا أنه بشر»، که این‌جا می‌خواهد بگوید که یعنی این اگر عیبی بخواهی برایش بشمری، همین که آدم است و الا این از آدم هم بالاتر است. فوق آدم است، فوق انسان است. خب بشر بودن که واقعاً عیب نیست پس منقطع است. شما می‌آیید این عیب را یک‌جوری معنا می‌کنید که بشر بودن هم داخل در آن بشود استثناء شما بشود متصل. اما این خلاف ظاهر است. عیب همان معنای خودش را دارد هیچ اضافه‌ای، گسترشی در این داده نمی‌شود. بلکه این‌جا می‌خواهد ادعا کند که بشر بودن هم ...

س: برای این آقا عیب است.

ج: بله. مثلاً معاذالله خداست. بشر گفتن برای این کم است. متحیرم چه نامم. در مورد امیرالمؤمنین شهریار سروده نه خدا توانمش خواند، متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را. بگویم بشر است این فوق بشر است. بخواهم بگویم خداست معاذالله این هم که مخلوق خداست چه بگویم؟

س: این همان اولی نیست؟

ج: نه. در آن اولی می‌خواست چکار بکند؟ می‌خواست فقط بگوید که من یک ادعایی دارم. مبالغه نمی‌خواست بکند. بگوید که این حمار است این مبالغه نیست. واقعیتی را می‌خواست بگوید. این نه می‌خواهد مبالغه بکند در توصیف آن شخص. هدفش این است.

علی‌ای حال ملخص الکلام این است که ایشان می‌فرمایند که پس این فرمایش که ما بگوییم همه‌ی استثناء، فقط حصر مال استثناء متصل است و مال منقطع نیست یا همه‌ی منقطع‌ها را به متصل برگردانیم و این‌ها درست

نیست بلکه استثناء منقطع سر جای خودش هست در آیه‌ی شریفه هم منقطع است و «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) تجارة عن تراض، داخل در قبل نیست، داخل در باطل نیست پس استثناء منقطع است. و به آن متصل بر نمی‌گردد پس مفهوم ندارد. پس شیخ درست فرموده که این حصر را دلالت نمی‌کند.

منتها یک نکته نباید یادمان برود این که ما الان گفتیم حصر دلالت نمی‌کند بر اساس ممشای قوم و فهم قوم از آیه‌ی شریفه است. بر آن ممشی بیاییم جلو، بله این حصر دلالت نمی‌کند اما روی آن برداشتی که ما از آیه کردیم که گفتیم آیه دارد می‌فرماید.... حق و باطل را مطرح کرده در مستثنی منه باطل و در مستثنی حق. لا تأكلوا بالباطل؛ کلاوا بالحق. کأن این جوری گفته. این حصر خود به خود دلالت می‌کند دیگر. چون ما بین باطل و حق که چیزی نداریم. یعنی راه سومی وجود ندارد یا باطل است یا حق است. پس دلالت بر حصر می‌کند. اما این حصر آیا به درد می‌خورد برای این جا؟ خب حق را ممکن است بگوییم که اگر ملحق به آن رضا شد حق می‌دانیم آن را، درست است حصر است ولی این حصر به این شکلی که ما می‌گوییم و به این شکلی که ما می‌گوییم دلالت نمی‌کند. به شکلی که قوم می‌گفتند که حصر دلالت ... گفتیم اگر دلالت هم بکند ما با الغاء خصوصیت طبق آن ممشی درست کردیم. از تجارة تراض به الغاء خصوصیت، و این که این از باب مثال گفته شده و باز حتی عن تراض که ناشی از تراضی هم شده باشد این را هم گفتیم از باب مثال است تجارتش از باب مثال است عن تراض بودن آن هم از باب این است که معمولاً این چنینی است. که ناشی از تراضی می‌شود. معمول معاملات ناشی از تراضی می‌شود. اما معامله‌ای غیر از رضایت محقق شده باشد بعد ملحق به آن شده باشد آن هم هست. اما این نسبت به آن خیلی نادر است که مکروه شده باشد بعد راضی شده باشد. فلذاست که اگر تجارت را گفتند از باب مثال است. اگر قید عن تراض هم زدند که دلالت بر نشو و این ها می‌کند این هم از باب این است که این قید غالبی است. اگر آن جور معنا کردیم. اگر این جور هم معنا کردیم که ما می‌گوییم باز خیلی خب حصر را دلالت می‌کند ولی این حصر مانع از استدلال نیست.

پس جواب ما در حقیقت این شد که چه حصر علی مذاق القوم را بگوییم چه حصر علی مذاقنا را بگوییم علی کلا التقديرین این آیه نمی‌شود بر آن استدلال بر بطلان این عقد کرد بلکه دلالت بر صحت می‌کند. علی خلاف آن چه که مستدل در صدد استفاده‌ی از آیه بود.

س: الا اشکال خودتان.

ج: الا اشکال ما، در کجا اشکال کردیم؟

س:؟؟؟ به عنوان باطل در مقام؟؟

ج: بله یعنی اسباب باطله. در این جا هم اسباب باطله نیست.

س: روی آن صد درصد هستید؟

ج: حالا اگر هم نگوئیم بالاخره احتمالاً.

س: ??? احتمال می‌خواهید ورد کنید؟

ج: بله احتمالاً مساویاً، حداقل آن این است.

س: بطلان، باطل آیا به معنای همان حرفی که توی صحیح و اعم می‌زدیم به اعم می‌گفتیم آن‌چه که تام الاجزاء و الشرائط نباشد. به آن می‌گویند چی؟ می‌گویند خلاف صحیحی‌ها دیگر. این می‌شود باطل.

ج: این یک مصداق آن هست.

س: حالا باطل اطلاق دارد هم آن‌هایی که عنوان کلاً می‌شود توی عنوان قمار و این‌ها. یا آن‌هایی که نه بیع است اما اجزاء ... نه اطلاق لفظ را دارم می‌گویم اطلاق لفظ باطل می‌گیرد دیگر؟ اطلاق لفظ باطل ???

ج: نه باء سببیت ... اگر باء را سببیت گرفتیم

س: نه باء را سببیت می‌گیریم بحمل الاول یا بحمل الشایع؟ قطعاً بحمل الشایع. یعنی چی؟ یعنی می‌گوید آقایان، مؤمنین ...

ج: بحمل شایع، ولی اسباب.

س: عیبی ندارد اسباب است باء به معنای شایع است.

ج: اما بایع شرایط آن را دارد یا ندارد مبیع دارد این‌ها اسباب نیستند.

س: آقا می‌گوید که اکل

ج: ببینید می‌گویید شما معامله باطل است درست است معامله هم باطل می‌شود وقتی که سبب آن درست نباشد.

اما اسباب باطله، دارد به مردم خطاب می‌کند می‌گوید با اسباب باطله. حالا کاری ندارد این مردم حالا فعلاً

شرایط مردم چه هست؟ شرایط آن مبیع‌ها چه هست؟ شرایط عوض چه هست؟

س: ???

ج: چرا باء سببیت است دیگر.

س: نه باء سببیت باشد.

ج: اسباب باطله یعنی هم امام معنا کردند اسباب باطله و هم آقای خوئی معنا کردند اسباب باطله. حالا یک

وقت بله بایع ... یک احتمال هم این است که با را گفتیم بایع چه باشد؟ مصلح باشد. اکل باطل.

س: حرف من همین است حاج آقا، می‌گویم اسباب باطله اگر به معنای حمل اولی بگیری یعنی چی؟ اسباب

باطله به معنای حمل اولی یعنی مفاهیم و عناوین باطله که مفاهیم باطله فقط می‌شود قمار و این‌ها حرف شما

سلّمنا، درست است. یعنی چی؟ یعنی بالباطل بالحمل الاولی یعنی اسباب باطله، حمل اولی و حمل شایع را هم

به این معنا بگیریم که حمل اولی النظر الی المفهوم است حمل شایع النظر الی مصادیق است. مفهوم و عنوان... همین حرفی که شما می‌خواهید بزنید می‌شود یعنی مفاهیم و عناوین باطله را با آن‌ها وقتی شد اکل نکن، با عناوین حق اکل نکن. این می‌شود حمل اولی. اما ظاهر این؟؟؟

ج: نه شایع آن هم همین است دیگر. اولی که همین شد، شایعش هم همان‌هاست.
س: نه. الان عرض می‌کنم. حمل شایع آن این نمی‌شود. حمل شایع آن اطلاق دارد. حمل شایع آن این می‌شود می‌گوید؟؟؟

ج: حمل شایع کی؟
س:؟؟؟

ج: اجازه بدهید هر چه مفهوم اولی شد حمل شایع همان مفهوم باید باشد.
س: نه.

ج: پس حمل شایع دیگری مصداق این؟؟؟
س: نه حمل اول یعنی مفاهیم.
ج: می‌دانم.

س: مفهوم بیع که متعقب به رضا است مفهوم باطل نیست، عنوان باطل نیست.
ج: نه آقای عزیز. ببینید مفهوم اولی وقتی وجود خارجی پیدا می‌کند می‌شود حمل شایع. وقتی توی ذهن... البته نه مقیداً بوجود فی الذهن، می‌شود حمل اولی. انسان بحمل اولی، وقتی که مقید به ذهن هم نکنی، به وجود ذهنی هم نبینی آن را، هیچ نبینی، کلی است، نوع است. همین وقتی که به حمل شایع می‌شود این همین می‌آید توی خارج، عین آن هست که در خارج لباس؟؟؟ فرد می‌شود به حمل شایع. می‌شود مصداق.

خب این بحث ما راجع به آیه‌ی کریمه، بحمدالله تمام شد حالا دلیل دیگری که اقامه کردند قبلاً هم بیان شد حدیث رفع بود. شیخ اعظم در حدیث رفع که می‌شود به حدیث رفع این‌جا استدلال کرد و استدلال نکرد؟ خیلی مفصل هی بردند بالا و آوردند پایین و بردند بالا و آوردند پایین، و قهراً چون مطالب ایشان هست و باید مطالب شیخ را عرض بکنیم. و حالا خدا توفیق بده که درک بکنیم مطالب ایشان را، چه می‌خواهد شیخ اعظم قدس سره بفرماید تا بعد ببینیم اعلام دیگر؟؟؟ چه باید بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.